



زیباترین آواز

نوشته شکوفه نقی
نقاشی از تیره نقوی





کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

تهران، خیابان استاد مطهری، خیابان فجر، شماره ۳۷

چاپ اول تیر ۱۳۶۵

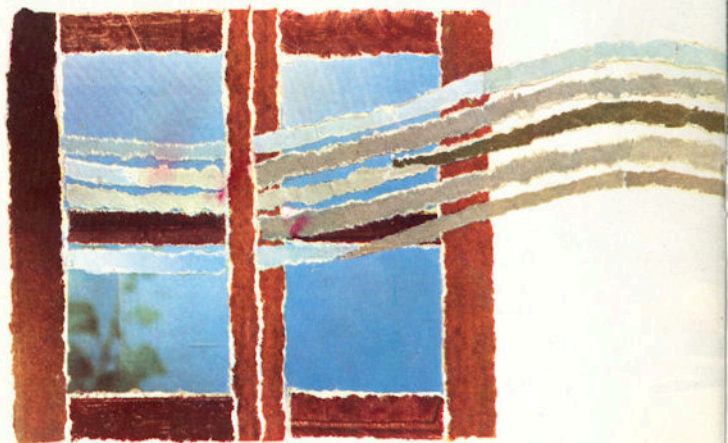
تعداد: ۳۰/۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق محفوظ است.

نفس مرکز بخت ۸۲۶۳۲۸

چاپ رایکا





به نام خدا

صبح زود، سرک با آواز بسیار فشنگی از خواب بیدار شد، با خودش گفت: «این
فشنگ‌ترین آواز دنیاست، حتماً برنده‌ها به باغ آمده‌اند.»

پسرک با شتاب به باغ دوید، روی شاخه‌های اولین درخت، چند پرندهٔ بسیار زیبا که بال و پر سرخ و زرد و آبی داشتند، نشسته بودند و آواز می‌خواندند.
پسرک با شادی فریاد کشید: «خوش آمدید ای پرنده‌های زیبا! این شما هستید که قشنگ‌ترین آواز دنیا را می‌خوانید؟»

پرنده‌ها از خجالت ساکت شدند و چیزی نگفتند. پسرک فهمید که آن‌چه شنیده، آواز آنها نیست؛ دوباره پرسید: «پس چه کسی است که قشنگ‌ترین آوازها را می‌خواند؟»

یکی از پرنده‌ها گفت: «امروز صبح چند تا غنچهٔ سرخ باز شده‌اند، صدایشان از ته باغ می‌آید. فکر می‌کنم آن‌ها هستند که قشنگ‌ترین آوازها را می‌خوانند.»





پسرک دوان دوان به ته باغ آمد؛ گل های تازه شکفته، با شبنم چهره شان را
می شستند و با شادی می خندیدند و آواز می خواندند. پسرک با مهربانی گفت: «به به
چه صدایی، خوش آمدید گل های زیبا. این شما هستید که قشنگ ترین آواز دنیا را
می خوانید؟»

گل های کوچولو با دست های سبزشان، گونه های سرخشان را پنهان کردند و
گفتند: «نه، نه پسر خوب! ما فقط غنچه های کوچولو هستیم که تازه باز شده ایم. برو
از خوشبید بپرس. او همیشه با قشنگ ترین آواز همه را بیدار می کند و می گوید صبح
شده. حتماً آواز او را شنیده ای.»

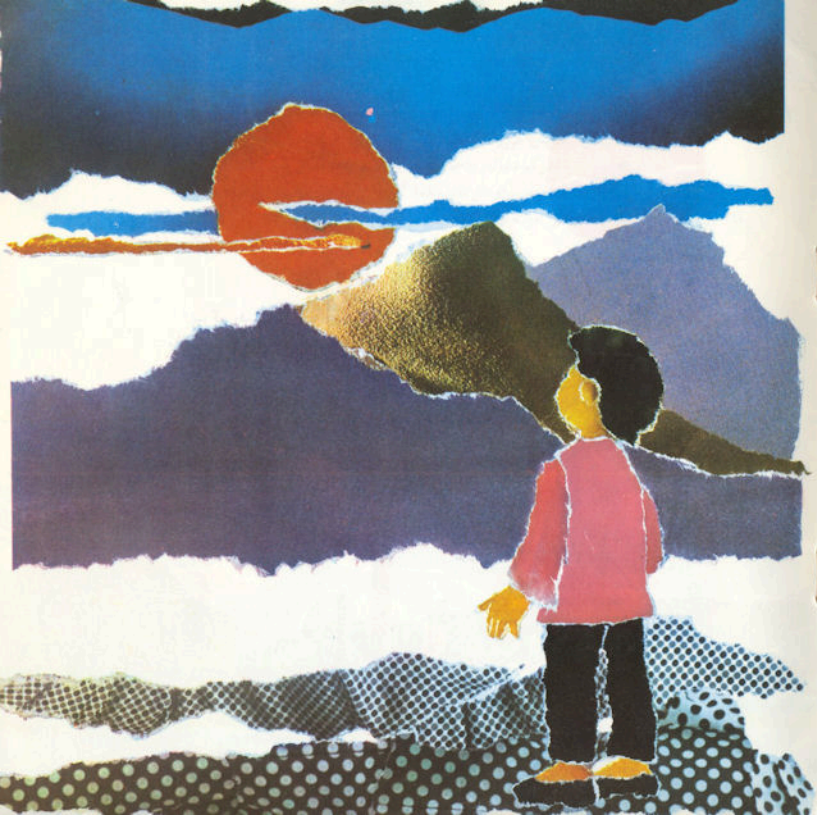




«پسرک چشم‌هایش را مالید و توی آسمان دنبال خورشید گشت. خورشید بزرگ‌تر از همیشه نزدیک قله کوه ایستاده بود و نور نارنجی‌اش را روی کوه و آسمان پهن کرده بود و آرام لیخند می‌زد.

پسرک پرسید: «ای خورشید مهربان، این آواز تو است که فشنگ‌ترین آواهاست؟»

خورشید دوباره لیخندی زد و سر تا پای پسرک را پرازروشنایی کرد و گفت: «نه، نه، پسر خوب! آواز من آنقدرها هم فشنگ نیست. حتماً آواز رودخانه را شنیده‌ای. دنبال رودخانه برو.»





پسرک رفت و رفت و رفت تا به رودخانه رسید. رودخانه، سرحال و شاد آواز
می خواند و با شتاب می رفت. خورشید با همان آرامی رودخانه را تماشا می کرد.
پسرک فریاد کشید: «رودخانه، ای رودخانه مهربان، به من بگو، آیا تو هستی که
قشنگ ترین آوازا را می خوانی؟»



رودخانه ذره‌های نور خوبشید را که روی آب پخش شده بود به چهرهٔ پسرک باشید
و همین طور که پیش می‌رفت گفت: «پسرک خوب و نازنین! آواز من قشنگ‌ترین
آوازه‌ها نیست.» پسرک دنبال رودخانه دوید و پرسید: «بس آواز کیست؟ به من بگو.»
— پرواز زمین بی‌رس. او مثل مادر، همهٔ گیاهان را درون خود پرورش می‌دهد و همهٔ
آوازه‌های قشنگ را خوب می‌شناسد.




پسرک سرش را پایین آورد، نگاهی به زمین انداخت و با عجله دراز کشید؛ گوشش را به خاک چسباند و گفت: «ای زمین مادر، صدایم را می شنوی؟» و بعد با دقت گوش داد. آواز عجیبی از درون زمین می آمد. پسرک گوش داد و باز هم گوش داد. او می شنید که هزاران هزار گیاه با هم آواز می خوانند و با محبت زمین مادر، آرام آرام، بزرگ و بزرگ تر می شوند.

پسرک با اشتیاق گفت: «ای زمین، ای زمین مهربان. آیا این تو هستی که فشنگ ترین آواز دنیا را می خوانی؟»
زمین به آرامی بوسه ای بر گونه پسرک زد و گفت: «نه، نه پسر خوب! برو، برو از بهار بپرس.»







در همین موقع، یکباره، گیاهان از خاک بیرون آمدند، روی درخت ها هزاران هزار شکوفه باز شدند و پرنده های کوچک، نخم هایشان را شکستند و بیرون آمدند. پسرک از جا پرید و فریاد زد: «بهار، ای بهار مهربان، ای بهار زیبا! تو هستی، تو هستی که فشنگ ترین آوازها را می خوانی؟»

بهار به آرامی آواز داد: «ای پسر خوب! پرندگان، گل ها، خورشید، رودخانه، و زمین همگی آواز زیبایی دارند. آواز همه این ها باهم، فشنگ ترین آواز دنیاست. و تنها تو هستی که این فشنگ ترین آواز دنیا را می شنوی.»





در همین موقع شادی بزرگی مانند دسته‌ای کبوتر سفید، از سینهٔ پسرک پر کشید و
به سوی پرنده‌ها، گل‌ها، خورشید، رودخانه، و زمین پرواز کرد.

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برای مخاطبهای زیر کتاب منتشر می کند:

۱. گروههای سنی کودکان و نوجوانان:

گروه الف: سالهای قبل از دبستان.

گروه ب: سالهای آغاز دبستان (کلاسهای اول، دوم، و سوم).

گروه ج: سالهای پایان دبستان (کلاسهای چهارم و پنجم).

گروه د: دوره راهنمایی.

گروه ه: سالهای دبیرستان.

۲. اولیای تربیتی کودکان و نوجوانان.



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان